

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

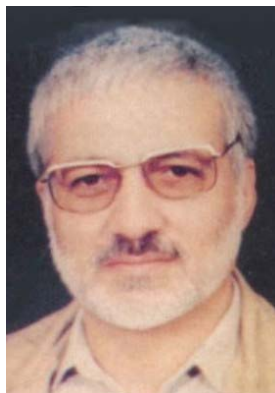
Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد قیوم رهبر  
باز تکثیر: کمیته فرهنگی (ساما)  
۰۲ اکتوبر ۲۰۱۷

## از سراب تا سراب از مسکو تا واشنگتن

حاشیه ای بر " حل سیاسی... " - ۲



زنده یاد قیوم رهبر

### قسمت دوم - پویش در سرزمین واقعیت:

امپریالیسم جنایتکار روس بعد از قریب یک ربع قرن تمهید و زمینه چینی شیدانه در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) دست به کودتائی خونین زد تا مگر مقدرات کشور ما را از طریق ستون پنجم خود باند های "پرچم" و "خلق" به طور کامل به دست گیرد. بعد از این که قتل عام، کشتار های دسته جمعی، بمباردمان، ترور و وحشت بی نظیر [مزدوران] آن نتوانست اراده رزمجویانه مردم ما را به شکست و انعطاف وادارد و خود رژیم دست نشانده در میان بحرانات تصفیه ها و تصفیه های متقابل، فروپاشیدگی و عدم اطمینانی که "مگس را با توپ نابود می ساخت" به سرایش سقوط و نابودی رسیده بود، ارباب جنایت پیشه روسی اش بناچار با تعویض پیهم نوکران و فرستادن ارتش اشغالگر خود، جنایتی بزرگ و فراموش ناشدنی را علیه مردم ما و بشریت مترقی مرتکب گردید.

از ابتدای کودتا تا کنون مردم آزاده ما برای سرنگونی قهری رژیم کودتا و قطع و طرد کامل استعمار از کشور به طور شگفت انگیزی بسیج شده و به مبارزه پرداخته اند. جنگ مقاومت ملی ما در طی هشت سال گذشته آن کار نامه پرافتخار و حماسی مردم ماست که در امتداد تاریخ ضد استعماری و آزادیخواهانه آن، جایگاه بس رفیعی را اشغال کرده است.

بدین صورت اراده و ایمان خلل ناپذیر انسان آزادیخواه افغان در مقابل اراده زورگویانه و قلدری امپریالیسم روس به مثابه دو نوع عامل متضاد جنگ در جامعه ما در حال مصاف نبرد و زورآزمایی است تا بار دیگر در تاریخ بشریت و تاریخ پر افتخار آزادیخواهانه کشور ما ثبت گردد، که: "ایمان خلل ناپذیر افغانی غلبه می کند یا سلاح مهیب روسی". ما نهایت پیروزمند جنگ مقاومت میهنی مان را بنابر پیشرفت قوانین علمی تکامل اجتماعی در گذشته ها بررسی کرده ایم و اکنون سر تکرار آن نداریم. در اینجا می خواهیم روی این نکته روشنی بیندازیم که در جامعه ما نیز دو نوع عامل جنگ وجود دارد:

– جنگ مقاومت میهنی مردم ما علیه استعمارگر روسی و مزدوران آن؛

– جنگ نیروی اشغالگر روسی و چوچه سگان "پرچمی" و "خلقی" آن علیه مردم آزاده ما.

گر چه هر کدام از این دو عامل در درون خود از ناهمگونی بزرگی برخوردار است، چنانچه جنبش مقاومت، طبقات مختلف مردم ما را در خود احتوا می کند که هر کدام بنابر منافع طبقاتی و الزامات ایدئولوژیک – سیاسی پایگاه های اجتماعی، سیاسی و شیوه های مبارزاتی ویژه ای دارد. در درون اردوگاه دشمن نیز این ناهمگونی بنابر تضاد های درونی و رقابت برای دم جنباندن در برابر ارباب روسی روز افزون است. ولی به طور کلی در جنگ مقاومت ما دو نوع اراده متضاد در مقابل همدیگر با دو سیاست متضاد و آشتی ناپذیر صف آرائی کرده است که هستی یکی مستلزم نابودی دیگری است.

سیاستی که استعمار روس را از بهره کشی اقتصادی و تسلط فرهنگی تا سرحد کودتا و تسلط سیاسی بر مقدرات مردم ما و بالاخره ارسال قشون نظامی بیش از صد هزاری اش، رهبری می کند، یک سیاست استعماری و نواستعماری (امپریالیستی) است که هدف آن از چپاول و غارت اقتصادی، مسخ فرهنگی تا سرحد انقیاد و بردگی کامل امتداد دارد. شیوه های عملکرد این سیاست که از طریق سیاست بدنام خروشچف "گشایش به طرف شرق" به همکاری با ارتجاع داخلی افغانستان آغاز گردید و با مشاطه گری ارتجاع، تقویت و تأیید آن تا سرحد توطئه علیه آن تغییر شکل داد، بالاخره بعد از کودتا خود را در یک رژیم فاشیستی دست نشانده نمایش داد که بعد از یک سال و نیم دست و پا زدن در گرداب تباهی نهایتاً در کام متروپول خود استعمار روس سقوط نمود و تاکنون نیز فاشیسم لجام گسیخته روس بر تمام جوانب زندگی مردم ما سایه منحوس و سیاه ترور و وحشت خود را گسترده است.

سیاستی چنین با اهداف چنان و با این گونه شیوه و عملکرد ها، نمی توانست عکس العمل آزادیخواهانه مردم ما را بر نینگیزد و به حکم این که "هر کجا ظلم، ستم و بهره کشی است؛ مبارزه وجود دارد"، مبارزه مردم ما برای سرنگونی رژیم فاشیستی کودتا و آزادی از قید و بند روابط جابرانه استعماری و نواستعماری نیز به اشکال مختلف از قیام های همگانی شهری تا مقاومت منفی عدم همکاری، واکنش های طبقاتی و ملیتی و محلی خود را تا سرحد مبارزه مسلحانه خود انگیخته مردم در سطح ملی گسترش و ارتقاء داد. طبقات و اقشار مختلف ضد استعمار روسی – و مزدوران دست نشانده آن – اگر چه در پایگاه ایدئولوژیک و الزامات سیاسی و شیوه های تشکیلاتی خود کاملاً از هم متفاوت و در تقابل هم قرار دارند، ولی در یک نکته به طور عینی با هم تلاقی می کنند و آن مبارزه ضد استعمار روس، بیرون انداختن عساکر اشغالگر روس و سرنگونی رژیم دست نشانده و مزدور آن است. این خواست مجموعه ملت ماست که خود را در سازمان های سیاسی و اشکال مبارزاتی متعدد نشان می دهد. بناءً این دو سیاست از بن و ریشه به طور آشتی ناپذیری با هم در تضاد بوده و پیروزی یکی به طور حتمی مستلزم نابودی دیگری است و راه سومی وجود ندارد.

جنگی که اکنون مدت هشت سال است مردم ما را در آتش خود می سوزد و مقدرات مردم ما را چه در زیر چکمه های خون آلود اشغالگر روسی و چه در پناهگاه های آوارگی دستخوش نابودی ساخته است، در ماهیت خود دو نوع عوامل جنگ را در خود نهفته دارد:

جنگ استعماری و جنگ ضد استعماری، جنگ تجاوزی و جنگ ضد تجاوزی، جنگ بهره کشی و جنگ ضد بهره کشی، جنگ مسخ فرهنگی و جنگ ضد مسخ فرهنگی، جنگ نابود کننده و جنگ هستی آفرین؛ خلاصه جنگ غیر عادلانه و جنگ عادلانه در مقابل هم مصاف داده اند. این دو نوع عوامل جنگ از دیدگاه علمی نمی توانند با هم همزیستی داشته باشند، نمی توانند با هم سازش کنند، نمی توانند با هم جمع شوند.

یا جنگ عادلانه ما جنگ غیر عادلانه روس را نابود می سازد و یا جنگ غیر عادلانه روس جنگ عادلانه ما را به دیار نیستی می فرستد، در هر دو صورت نه شکست استعمار روس از افغانستان سیستم امپریالیستی را به طور کامل نابود می کند و نه هم شکست مردم ما از استعمار روس آتش مبارزات مردم ما را کاملاً می تواند از بین ببرد. این مبارزه در هر حال بعد از شکست و پیروزی این حلقه و این مرحله مبارزه متوقف نمی شود و تا آن وقتی که بشریت مترقی و رنج دیده و زحمتکش بر ویرانه های استعمار - ارتجاع کاخ بلند آزادی و آزادی را برافرازد، ادامه خواهد داشت.

ولی این ماهیت آشتی ناپذیر عوامل جنگنده در دو طرف معادله جنگ، مانع از این نمی شود که در این جریان پیشرونده تاریخی عوامل صلح نیز رشد نمایند. از بطن جنگ و از روزی که جنگ آغاز یافته است، به طور علمی عوامل صلح نیز با آن تولد یافته اند. هیچ جنگی بدون فرجام صلح آمیز آن در جهان وجود نداشته و نخواهد داشت. و هیچ صلح دوامداری بدون جنگی که آن را به وجود آورده و جنگی که بدان منتهی می شود، وجود نخواهد داشت. جنگ با صلح و صلح با جنگ رابطه تنگاتنگ دارد و این قانون اساسی تمام پدیده های اجتماعی است.

ولی باید گفت که چنانچه عوامل جنگ در کشور ما یکسان نبوده و علاوه بر دو طرف متضاد و آشتی ناپذیر جنگ، تعدد و ناهمگونی (Heterogeny) گسترده در آن حکومت می کند، همچنان ما دو نوع عوامل صلح را باید در جنگ کنونی خود نشانه گیری نمائیم که در بطن خود این ناهمگونی را حمل می کند.

یکی از آن ها صلح روسی است که گاهی از زبان گوربچوف و زمانی هم از دهان چوچه سگان مزدور آن از بوبرک گرفته تا نجیب بیرون می جهد. ماهیت این صلح، خلع سلاح کردن نیرو های مقاومت و مردم، تسلط کامل روس بر مقدرات کشور ما و در نتیجه انقیاد کامل میهن ماست. صلحی که اکثراً به نام "حل مسائل اطراف افغانستان" در مناسبات و روابط بین المللی خود را نمایش می دهد. این صلح بر چهار پایه اساسی تکیه دارد: نابود کردن مقاومت افغانستان؛ مایوس کردن مردم از نیرو های مقاومت، فشار بر ایران و به خصوص بر پاکستان از طریق حملات هوایی و خرابکاری و بمب گذاری در محلات پر جمعیت؛ و اغواگری و صلح خواهی در سطح بین المللی.

ولی این چهار پایه متحرک و ناهمگون و متناقض بر شانه های خود آرزوی مرده ای را حمل می کند که "نوشادر" روس در طی هشت سال نتوانسته است آن را به حرکت وادارد.

دیگر صلح مردم افغانستان است که با زبان گویای تفنگ آن را بیان داشته اند. عناصر این صلح آزادی کامل افغانستان، اعاده حق حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی و اخراج کامل بدون قید و شرط و فوری ارتش اشغالگر روس از افغانستان است که لزوماً شکست کامل امپریالیسم روس و سرنگونی رژیم دست نشانده و مجازات مزدوران حلقه به گوش آن را نیز به همراه دارد.

شکست امپریالیسم روس در افغانستان و تحصیل استقلال و آزادی ملی آن الزام اجتناب ناپذیر سیاسی است که بدون آن انقلاب ملی - دموکراتیک ما گامی هم نمی تواند به جلو بردارد. خام طمعان و شیادانی که تحقق انقلاب ملی -

دموکراتیک را در ورای شکست امپریالیسم روس و صلح شرافتمندانه مبنی بر تحقق آزادی ملی کامل و واقعی کشور ما می دانند "ره به ترکستان" می برند و هر قدر بیشتر خود را در لفاقه های انقلابی نما و یا متبرک ببوشانند، بیشتر در لجن زار از خود بیگانگی و اپورتونیسیم فرو می روند.

میان این دو نوع صلح دریائی از آتش و خون در جریان است و تلاقی آن دو نه از نظر ایدئولوژیک و نه هم از دیدگاه عملی امکان پذیر نیست.

ولی این واقعیت زنده، ملموس و گویا مانع از آن نمی شود که عده ای نابخرد و یا فرصت طلب در پی این باشند تا میان دو نوع صلح، میان این دو نوع اراده، میان این دو نوع هدف و دورنما پلی بزنند و طرح های میانگین و میانجی خود را به عنوان راه های حل ارائه دارند که ما به برخی از آن ها به طور مختصر اشاراتی می نمایم. اگر چه برخورد های سیاسی - عملی نسبت به مسأله صلح "سازشی" توسط نیرو های مختلف با اهداف متفاوت عنوان شده است که ما به طور مفصل در این مقال در ماهیت هر کدام از آن ها نمی توانیم عمیق شویم، اما فقط با رسم خطوط کلی آن، می توان جهت گیری کلی آن ها را نشانه گیری نمود:

بعد از تجاوز نظامی مستقیم روس در افغانستان در دسامبر (۱۹۷۹) بازار مشترک اروپا در اوائل سال های (۸۰) طرح پیشنهادی لارد کارینتون وزیر خارجه اسبق انگلیس درمورد افغانستان را به عنوان یک طرح اروپائی قبول و پیشنهاد آن را به جامعه بین المللی و اطراف ذی نفع توصیه نمود.

طرح کارینتون که برگزاری یک کنفرانس بین المللی را در مورد حل مسأله افغانستان پیش بینی می نمود، علاوه بر اشتراک پنج عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد، از کشور های همسایه افغانستان مانند ایران، پاکستان، هند و برخی از کشور های اسلامی نیز برای بحث و مذاکره و کوشش در راه حل مسأله افغانستان دعوت به عمل می آورد. کارینتون گویا موقیعت روسی - امریکائی، غیر منسلک و اسلامی افغانستان را در طرح خود انعکاس داده بود که باید نمایندگانی از این جریانات بین المللی در حل قضیه افغانستان سهمگیری نمایند. این طرح که در فورمولبندی های عملی خود اشتراک نمایندگان دولت دست نشانده روس و مجاهدین افغان را نیز در مراحل معینی از این کنفرانس پیش بینی می کرد، به علت مخالفت روسیه بنابر این که طرح غیرواقعی و غیرعملیست، از اعتبار ساقط گردید. گرچه طرح کارینتون به طور عملی از صحنه خارج شده است، ولی هنوز هم فکر، کنفرانس بین المللی و زیر فشار قرار دادن روس از جانب افکار عمومی جهان نزد بسیاری از کشور های جهان به خصوص در قاره اروپا وجود دارد.

در کنفرانس بین المللی سوسیالیست ها در مادرید سال (۸۱) که برای بحث روی مسائل خلع سلاح هسته ئی منعقد شده بود، آقای امین "واکمن" که خود را در مجامع بین المللی نماینده "افغان ملت" یا حزب سوسیال دموکراسی افغانستان می داند، طرحی برای آشتی ملی در این مجمع بین المللی ارائه داد که در آن یک حکومت ائتلافی (به شمول پرچمی ها - خلقی ها) زیر رهبری غلام محمد فرهاد و یا عبدالملک "عبدالرحیم زی" مطرح گردیده بود. این که آیا غلام محمد "فرهاد" و یا "عبدالرحیم زی" با این طرح موافق بودند یا خیر، هنوز اطلاعات موثق در دست نداریم، ولی آنچه واضح است، اینست که روس ها همزمان با این طرح می خواستند در افغانستان اشخاص صاحب نفوذ و صاحب وجهه مانند "عبدالرحیم زی" و غیره را به دور طرح های سازشکارانه خود جلب نمایند و برای همچو عناصر تا حدودی شرایط مساعد مبارزه سیاسی را نیز فراهم کرده بودند و "عبدالرحیم زی" نیز روی طرح کار می کرد که با تحقق آن روس ها از افغانستان خارج می شوند. پایه های این طرح طبق اظهارات "عبدالرحیم زی" این بود که روس ها فقط به سه شرط از افغانستان خارج می شوند: یکی این که به "پرچمی" ها و "خلقی" ها صدمه ای وارد نیاید، دوم این که قرارداد های منعقد شده میان دولتین از سال ۷۸ باید به رسمیت شناخته شوند و سوم این که یک حکومت غیر مخالف روس در افغانستان

روی کار آید. این طرح باید توسط عده ای از عناصر سرشناس جامعه افغانی عملی می گردید که می توانست ظاهراً الترناتیفی در مقابل دولت دست نشانده باشد که در عین حال باید خلاء واقعی سیاسی را پر کند و مانع به قدرت رسیدن عناصر مجاهد در افغانستان شود. ما از تفصیل بیشتر در این صورت عجالاً خودداری می کنیم.

به هر حال، طرح آقای "واکمن" به علت دوری شان از سرزمین واقعیت انعکاس لازم خود را در میان نیرو های مقاومت نیافت و حتی در میان مجامع بین المللی و عناصر افغانی در خارج نیز بدان برخورد جدی صورت نگرفت و تا اکنون طرح مذکور در طاق فراموشی مانده است و هیچ گونه بازتاب خود را چه در میان مجاهدین و مردم افغانستان، چه در داخل و چه در مراجع بین المللی نداده است.

از چندین سال بدین سو، محمد ظاهرشاه، پادشاه سابق افغانستان، به عنوان مهره ای که می تواند در توافقات میان "شرق" و "غرب" اعتماد هر دو جانب را کسب نموده و به مثابه عنصر رهبری کننده "آشتی ملی" نقش بازی کند، سر زبان ها است.

سیاست کلی ظاهرخان در طول چند سال برین بوده است که طرح ها و سیاست های خود را به اطلاع عموم نمی رساند و می خواهد با تکیه بر سرمایه چهل و چند سال حکومت خود و خانواده اش مسائل را در پشت پرده با قدرت های بزرگ حل نماید. درست این سیاست "افسانه ساز" وی است که در طی چندین سال توانسته خود را در اذهان توده های میلیونی مردم ما تا حدودی مطرح سازد، توده هائی که به طور عموم بنا بر عقب ماندگی مفرط فرهنگی نه با واقعیت های تلخ و بغرنج ملی و بین المللی، بلکه با مثنی پندار و افسانه ها گلابیز اند و اکثراً هم این گونه پندار ها و افسانه های توده ئی است که از طرف قدرت های بزرگ و عناصر فرصت طلب به عنوان "خواست توده ها" مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

این واقعیت دارد که تعداد چشمگیری از مردم ما خواستار برگشت ظاهرخان و گرفتن زمام امور به دست خود اند، ولی این خواست کاملاً عکس العملی است و بر پایه منافع و مصالح آنی و یا آتی مردم استوار نیست. یک عکس العمل دوگانه ای که از یک واقعیت تلخ نشأت می کند که کارد را به استخوان مردم رسانده است و مردم به اصطلاح به "کفن کش قدیم خدا بیامری می فرستند".

از یک طرف استعمارگر روس و رژیم فاشیستی ترور و اختناق بی نظیر و بی ماندی را در کشور ما پهن کرده است که در نتیجه آن یک میلیون نفر از مردم ما را از تیغ گذرانده و بیش از سه میلیون را آواره و در بدر ساخته و از جانب دیگر دولت های پاکستان و ایران به همدستی قدرت های بزرگ عناصر بی کفایت، نابخرد و تنگ نظر و بی مسؤولیت را بر سرنوشت و مقدرات مردم ما حاکم ساخته اند که به نام اسلام خواهی و دین پناهی جنایات بزرگی را در حق مردم و ملت ما مرتکب شده اند. بیزاری از روس استعمارگر و تنفر از رهبران ساخته دست بیگانه در غیاب یک جریان روشنگر مسلط بر اذهان و وجدان مردم، آن ها را در دام اوهام گذشته گرائی می اندازد و بدین صورت تمنای بد از بدتر خود را در خواست مردم برای بازگشت ظاهرخان متجلی می سازد.

ولی ظاهرخان از هردو پاشنه خود زخم پذیر است: یکی این که نیرو های مقاومت مسلح مردم از آن حمایت نمی کنند و یا اقلأ اگر نه بخش بزرگی، اقلأ بخش قابل ملاحظه ای از آن، با آمدن ظاهرخان به طور علنی و یا ضمنی مخالفت خود را اظهار داشته اند، ثانیاً این که نداشتن پایگاه مطمئن سیاسی - نظامی در میان مردم ظاهرخان را مجبور می سازد تا به طور کلی و عمده بر توافقات بین المللی تکیه نماید، توافقی که فقط در دو حالت امکان پذیر است:

یکی این که جنبش مقاومت کنونی ما بدان حدی از پختگی و صلابت خود برسد که در آن منافع دو ابر قدرت امپریالیستی با خطر مواجه شود. این فقط در صورتی است که جنبش مقاومت کنونی در زیر رهبری عناصر مستقل و

انقلابی به وحدت برسد و برنامه های انقلابی خود را خلاف خواست دو ابر قدرت امپریالیستی در صحنه عمل پیاده نماید.

دوم این که دو ابر قدرت امپریالیستی به توافقاتی کلی در سطح بین المللی اقدام نمایند (یعنی در تجدید تقسیم جهان به طور کلی به توافقاتی برسند) و افغانستان جزئی ازین توافق کلی باشد. در شرایط کنونی هیچ کدام از این دو شرط متوفر نیست. بناءً تبنانی و توافق دو ابر قدرت بر روی مسأله افغانستان چنانچه دیروز، امروز نیز به چشم نمی خورد. اظهار نظر های گوربچوف و کرشمه های نجیب را باید آن پرده دودی دانست که در ورای آن بزرگ ترین جنایات عصر با قساوت و بی رحمی غیر قابل تصویری به طور مستمر عملی می شود. بدین صورت باید ظاهر خان و حواریون او را به طور کلی به عنوان مسأله توافق دو ابر قدرت مطرح بحث قرارداد؛ چه این مسأله به طور مستقل واقعیت وجودی ندارد و فقط می تواند در اوضاع و شرایط ویژه تبنانی مورد بحث قرار گیرد.

مصاحبه ظاهر خان با "المجلة" کویتی در سال (۸۱)، مصاحبه او در لوموند **Le Monde** در سال (۸۳)، مصاحبه ایشان در "مسلم" **The Muslim** چند روز قبل؛ همگی نشاندهنده آن سیاستی است که "هم لعل به دست آید و هم یار نرنجد"، آنچه در اوضاع خونبار ملت ما نمی تواند به طور واقعی تحقق یابد.

البته بحث روی محمد ظاهر شاه به عنوان مهره ای برای تبنانی دو ابر قدرت معنی آن را نمی دهد که وی و حواریونش یگانه عنصر و مرجع حل سازشی قضیه افغانستان اند.

در جریان چند سال گذشته جنبش مقاومت ما نیز با افزایات سیاسی خود نیرو های مختلفی را بیرون داده است. در این میان نطفه بندی یک جریان سازشکار در درون جنبش مقاومت از دیر زمانی به طور واضح قابل رویت است. البته این جریان سازشکار نیز محصور به نیرو ها و شخصیت هایی که در سخنرانی های خود حل سیاسی مسئله افغانستان را - "قاب قوسین او ادنی" می دانند و اگر روزی می خواهند توافقات پشت پرده خود را در موسم حج لباس متبرک مذهبی بپوشانند و وقتی پرده ها پائین می افتد، چیزی بر صحنه ظاهر نمی شود، بناچار راه از کعبه گل به کعبه دل می برند و سر از دریچه قصر سفید برون می کنند؛ نمی شود

این ها آن نیرو های سازشکاری هستند که اقلاً "آنچه می نمایند، هستند"، ولی در واقعیت امر نیرو های به ظاهر جنگ طلبی نیز در یمین و یسار به انتظار نشسته و به اصطلاح ترازو بر زمین می زنند تا در معاملات سازشی جایگاه بهتری به دست آورند. این البته همزمان با تقسیم وظیفه ایست که اربابان پشت پرده شان برای هر کدام این ها تعیین کرده اند.

### در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند هرچه استاد ازل گفت بگو می گویم

پایه منطقی این گفته در وابستگی عمیق و چند جانبه این نیرو هاست که از پول تا سلاح تا خیمه و راشن آن ها همگی از آن منابعی می رسد که آن ها را از پس کوچه های پشاور تا سریر "امارت" رسانده اند.

این گونه نیرو ها که قوت و نفوذ خود را مدیون سلاح و پول خیراتی هستند، نمی توانند سیاست مستقل از منابع ایجاد کننده خود داشته باشند و در تحلیل نهائی وقتی اربابان آن ها قصد سازش با حریف را داشته باشند، آن ها را با نوک انگشت در مسیر دلخواه خود قرار می دهند و در صورت مخالفت، آن ها را از خواب سنگین "امارت" بیدار کرده و دو باره در جایگاه واقعی شان قرار می دهند، که باید منتظر آن روز بود.

ولی باید گفت که مبارزه دیپلماتیک و "سیاسی" برای رسیدن به حل "مطلوب" از طرف قدرت های بزرگ و نیرو های مقاومت هر کدام بنابر منافع ویژه خود در جریان است که این موضوع بحث قسمت آینده این مقاله خواهد بود.

ادامه دارد